

## امیر کبیر و مرحوم هدایت

جناب آقای مهندس عبدالرزاقخان بغاوری از قول مرحوم جعفرقلیخان نیرالملک پسر مرحوم رضاقلیخان هدایت مؤلف کتاب نفیس مجمع الفصحاء نقل میکنند که مابین میرزا تقیخان امیر کبیر و مرحوم هدایت بعلت مأموریتی که امیر کبیر در او ان صدارت خود بهدایت داده و او از قبول آن استنکاف کرده بود صفائی وجود نداشت ، بهمین علت مرحوم هدایت مدتها خانه نشین بود و بسختی و پریشانی روزگار میگذاشت و از راه استقرار و فروش انائه منزل خود زندگانی میکرد .

روزی صبح نوکراو گفت که برای تهیه حوائج روز بولی در دست ندارد و نمیداند که از چه محل مخارج روزانه را تأمین کند .

مرحوم هدایت باو میگوید که این سرغلیون نقره را بیازار ببر و بفروش و با آن ترتیب حوائج شام و نهار را بده تا فردا هم خدا بزرگ است .

خادم بدستور مخدوم عمل میکند و خرج زندگانی روز و شب فراهم میشود ولی فردا صبح همان ماجرای روز قبل پیش می آید و هر چه بسایب ده وسیله دیگری برای گذران معاش در اختیار نداشته است . شددر حیرت فرو میماند و واقعاً نمیداند چه کند .

مرحوم هدایت در همان حینی که در تحیر و پریشانی غرقه بود مطلع میشود که مأموری از جانب امیر کبیر باحضار او آمده است . با سوابقی که بین این دو مرد بود و بابطش و هیبتی که هدایت در امیر سراغ داشت با رسیدن این مأمور یقین میکند که چون از کارخانه تقدیر آخرین مؤنه معیشت او با فروش سرغلیون تا همانروز صبح

رسیده بوده و دیگر در دفتر قضا و قدر برای او از نوع روزی چیزی مقدّر نیست لابد جلاد اجل بدست این مأمور فرمان قطع رشته عمر او را نیز آورده و کار او در این روز بهر جهت تمام است.

مرحوم هدایت تا میخواهد خود را برای حرکت و امتثال امر امیر کبیر که سر پیچی از آن حتی برای هر بی تقصیری نیز موجب تقصیر میشد حاضر کند چند نفر مأمور دیگر پیاپی از جانب امیر میرسند و او را بحضور میطلبند.

مرحوم هدایت بشتاب و اضطراب تمام خود را بحضور امیر میرساند و امیر را در اطافی نشسته بغلیون کشیدن مشغول می بیند. همینکه چشم امیر به هدایت می افتد او را بنشستن تکلیف میکند.

مرحوم هدایت نقل کرده بوده است که از این تکلیف امیر فهمیدم که او برخلاف تصوّر با من بر سر رضاست و امری در بین است که آن مرد بزرگ میخواهد آنرا با من در میان نهد. مطمئن شدم و برجای خود نشستم و بعد از آنکه امیر از کشیدن غلیون دست برداشت و آنرا بمن تعارف کرد اطمینانم بیشتر شد.

بعد از لمحهای امیر بمن گفت که آیا برای مأموریتی بخوارزم حاضر هستی بانه؟ بلا تأمل گفتم آری. گفت پس برو و تهیه سفر خود را بین و همینکه دستور سفر بتو برسد بخارج شهر نقل مکان کن و بمقصد عازم شو. من از آنجا که هم کسی جرأت بحث و جرّ با امیر را نداشت و هم او کسی نبود که فکر نکرده و چاره کار را نیندیشیده بدیگری مأموریتی دهد هیچ نگفتم و بعزم منزل بیرون آمدم ولی در راه با خود می اندیشیدم که من که وسیله تهیه نهار امروز خود را ندارم چگونه و با چه مایه ای اسباب سفر فردای خود را فراهم آورم اما چون چاره ای دیگر نداشتم آشفته و نگران بجانب خانه آمدم و همینکه بمنزل رسیدم دو نفر مأمور را دیدم که هر يك دو کیسه سر بهم زیر دو بغل بخانه من رسیده اند و میگویند که این پول را که جمع آن دو هزار تومان اشرفی میشد امیر برای تهیه اسباب سفر و مخارج راه شما فرستاده است و از من

مطالبه رسید کردند. رسید را نوشتم و دادم ولی هر قدر خواستم که از آن پول چیزی بایشان انعام دهم قبول نکردند و گفتند که اگر امیر بفهمد که ما این انعام و تعارف را قبول کرده ایم پوست از سر ما خواهد کند. گفتم در اینجا کسی نیست که با امیر خیر ببرد گفتند که این دیوارها با امیر خیر خواهند برد. انعام را نگرفتند و با رسید رفتند.

عین همین تقریر را با کمی اختلاف جناب آقای حاج مخبر السلطنه از قول مرحوم والد خود برای دوست دانشمند ما آقای دکتر غنی نقل کرده و گفته اند که احضار مرحوم هدایت از جانب امیر در سه روز قبل از عید نوروز بود، روز بعد دستور سفر با او میرسد و مرحوم هدایت روز سیزده عید بدولاب نقل مکان میکند و روز چهارده دستورهای دیگری بعنوان حکام شاهرود و استرآباد با او سپرده میشود و او بعزم خوارزم حرکت مینماید.

مرحوم هدایت خود در جلد دهم از روضه الصفاى ناصری در این باب چنین

مینویسد:

«محمد امین خان والی خوارزم آنا نیاز محرم پیشخدمت خود را با اسبی چند ترکمانی و چرغی دوشکاری روانه کرد و تنبیت و تعزیت گفتن گرفت ولی عریضه نه بر وفق ادب نگاشت و خود را شاهی جداگانه پنداشت لهذا امنای دولت واجب دیدند با خبری دانا بدان ولایت روانه نمایند که از کار دور و نزدیک با خبر گردد و لختی خان خیره را از این رفتار و شیوه تهدید کند و بوعد و وعید و بیم و امید او را بر سلوک مسلک آیه و اجداد مستقیم دارد.

«فرستاده او را مخلع ساخته مرخص داشتند و در حضور از رد اسرای خراسان بفرستاده او حکمی صریح صادر شد و من بنده به همراهی او بسفارت معین شدم و استدعای هدیه بجهت خان خبیوق کردم، تفنگی دو لوله دنگی و طپانچه فرنگی و ساعتی طلا بمن بنده سپردند که بنام خود از جانب خویش بدو تعارف و ره آورد دهم، نه دیگر در فرمان شاهانه نگاشتند و نه ارسال آنرا از جانب سلطان ایران روا داشتند، بحکم

شاهنشاه ایران مخلم کردند و قریب بیک دو هزار تومان بجهت مخارج سفارتم دادند و بحضور مبارک رفته مرتخص شدم و فهرس التواریخی مختصر که نگاشته بودم بحضور آوردم و چون بخدمت جناب جلالتمآب امیر کبیر رفتم تمامت سپارش را بیک مصراع فردوسی که نگارش می‌یابد مختصر کرد که: فرستاد باید فرستاده‌ای ۱، گفتم بلی، فرمود البته شنیده‌ای سفارت مرا درازنۀ الروم، گفتم آری گفت نیکو برو دانا باز گرد که موکب علیحضرت شاهشاهی بر قصد سفرو عراق در اهتزاز است و زمان سفارت زیاده! سه ماه نباید که همت بلند ما را نهمتی عظیم در نظر و صورت کاری بزرگ در مرآت خاطر شاهنشاهی جلوه گر است ...» .

اینست سواد دستوری که امیر بعنوان مرحوم هدایت صادر کرده :

« منظور و مقصود ما از مأموریت آن عالیجاه برای اطلاق اسرای مسلمانان و منع آنها از بیع و شرای بندگان خداست که می‌باید کمال جدّ و جهد در این باب بعمل آورد و هر قدر بتواند مسترد ساخته با خود بیاورد، صراحةً بخان جلالات نشان خیوق اظهار دارد که از آنجا که بمقتضای جهت جامعه اسلامیة و مقتضای آیه شریفه: « و جعل بینکم مودةً » سلم و اسلام و امن ایمان را ملحوظ خواستیم بطور خوشی ماده بغض و معاندت فیما بین مسلمین مرتدع شود اوّل بار سال رسل و رسائل دوستی آمیز و بیغامات محبت انگیز بدفع بدع و اطلاق اسرای مسلمانان و منع بیع و شرای اهل قبیله و قائل کلمتین طیبتین شهادتین که موافق حدیث: « من قال لا اله الا الله حصن ماله و دمه » مخالف قانون شرع شریف و منافی احکام ملت منیف است پردازیم و نخواستیم که دماء مسلمین ریخته شود . اگر خان جلالات بنیان خوارزم بقدم صدق و صفا و وفاق و وفا پیش آمد و باطلاق اسراء و رفع بدع سابقه بجمیع ایالات و ولایات خود حکم داد قاعده شرع و قانون خیرخواهی را رعایت خواهند کرد و اگر مثل سابق باسر و نهب و بیع و شرای اهل قبیله و قائل کلمتین طیبتین که فعلی حرام است پردازند و در اطلاق اسرای مسلمین بنا را بطفره و اهمال و دفع الوقت و تفریق و نفاق مابین مسلمین

گذارند موافق آیه شریفه: «من اعتدی علیکم فاعتدوا علیه بمثل ما اعتدی علیکم» آنوقت بر او ایای دولت لازم میشود که حفظ نفوس مسلمین و اطلاق اسرای آنها را بهرطور که اقتضا نماید بکنند و بمقام چاره جوئی برآیند و نیز آن عالیجاه میباید زیاده از یک ماه در خیوق معطل نشود و مراتب مسطوره را حالی نموده خدمات خود را انجام داده اسراء را معطل العنان ساخته با خود بیاورد و نیز مأمور است که روزنامهجات از روز مأموریت الی معاودت و شرفیابی آستان مهر لمعان را مفصلاً نوشته باشرخ و بسط تمام از قایع اتفاقیه و اسامی منازل و تعیین فراسخ و اسامی ایلات و سرکردگان و ریش سفیدان آنها را کاملاً نوشته با خود بیاورد که آن عالیجاه از عموم آن با اطلاع باشد و هرچه سؤال شود از روی بصیرت و آگاهی معروض دارد. حرر فی شهر جمادی الاولی سنه ۱۲۶۷.

حاصل یک قسمت از این دستور حکیمانه امیر در باب نوشتن روزنامه سفر و تفصیل وقایع آن و اسامی بلاد و آبادیهای سر راه و تعیین فواصل آنها و اسامی سرکردگان و ریش سفیدان کتاب بسیار نفیسی شده است که آنرا مرحوم هدایت مطابق همان دستور بنام «سفر نامه خوارزم» تألیف کرده و آنرا شارل شفر ۲ مستشرق معروف فرانسوی موقعیکه در استانبول منشی سفارت فرانسه بوده بچاپ حروفی نستعلیق در سال ۱۲۹۲ قمری بطبع رسانده و با ترجمه و حواشی در پاریس منتشر ساخته است.

در مقدمه این کتاب مرحوم هدایت در باب سفارت خود چنین مینویسد:

«آتا نیاز محرم از جانب محمد امین خان خوارزمشاه بعضی هدایا آورده و این بنده ناقابل مأمور بخوارزم شدم، بعد از رخصت انصراف از آستان آسمان مطاف اعلیحضرت شاهنشاه جمجاه گیتی پناه الناصر لدین الله خاقان عسر ابوالنصر سلطان ناصر الدین شاه قاجار خلدالله سلطانه و ملکه و اجری فی بحار السلطنة فلکه بحکم

۱- معلوم میشود که ابتدا تصوم امین باین بوده است که این سفر یک ماه بیشتر طول نکشد ولی چون بعد دیده است که یک ماه کافی نیست مدت آنرا سه ماه قرار داده.

رسم زمان و باسم نقل مکان بیابان خارج شهر که در قریه دولاب است و نام آن باغ جنت باجازات صاحبش حاجی سیدعبدالله طهرانی نزول آمد و آن روز سه شنبه پنجم شهر جمادی الثانی سنه ۱۲۶۷ بود و در عمارت فوقانی آن جنت نانی بسر رفت ، در تدارکات مسافرت که نقصانی بود صورت اکمال یافت و انتظار رفیق راه و فرستاده خان جلالت نشان خوارزمشاه را میکشیدم که تهیه سفر خود را دیده از شهر بر آید... « سه روز گذشت و چهارم روز آمد و فرستاده امیر بخارا نورمهدی که بدولت روم رفته بود و باز آمده عزم بخارا داشت بخدمت سرکار جناب جلالتمآب امیر کبیر اتابک اعظم و صدر معظم مدظله العالی معروض کرده بود که باتفاق ما بخوارزم آید و از خبوق بمقصد گراید ، همانا در رایش انحرافی روی داد و بفسخ عزیمت افتاد .... در روز ششم و هفتم و هشتم که بانتظار میگذشت با اجتماع اسباب و وداع احباب و اصحاب روزی شبی شبی بروز آوردیم .... روز شنبه نهم بعد از صرف ناهار عزم سواری کردیم ... » .

مدت این سفر با وجود دستور صریح امیر که نباید بیش از سه ماه طول بکشد لابد بعلت اینکه در این مدت نتایج مقصود حاصل نشد بیش از شش ماه طول کشید و موقعی که رضاقلیخان هدایت بطهران رسید امیر کبیر از صدارت معزول و بکاشان تبعید شده بود . مرحوم هدایت خود در اواخر سفارتنامه خوارزم چنین مینویسد: « علی الجملة درین شهر که من بنده بسفارت خوارزم و استمالت خان خیره رفته بودم حضرت شاهنشاه ایدالله بالفتح والنصر بیورش و تماشای بلاد عراق سفر فرموده بود ، همانا در این اسفار از شیوه ملازمت و طریقه مواظبت امیر نظام میرزا تقیخان فراهانی غباری بر آینه ضمیر حضرت خاقانی برنشسته او را در مقام وزارت و مرتبه امارات جسور و غالی یافته بمدلول السلطان کلاسد بروی بر آشفته در نوزدهم شهر محرم الحرام سنه ۱۲۶۸ رقم عزل بر صفحه حالش کشید و او ناچار در کنج عزلت و زاویه عطلت بی بند و قید و نگهبانی عمر و زید محبوس و از هستی خود مأیوس بماند . »

۱- در متن چاپی سفارتنامه ص ۱۲۸ سنه ۱۲۶۹ دارد و این اشتباه است . امیر در روز پنجشنبه نوزدهم محرم ۱۲۶۸ معزول و در ۲۵ آن ماه بکاشان تبعید و در جمعه هفدهم ریه الاول ۱۲۶۸ در حمام فین بقتل رسید .